

اعتبار احکام حکومتی ولی فقیه (ولی فقیه مستقر) بر مسلمانان سایر کشورها (هم کشورهای اسلامی هم کشورهای غیراسلامی)

بهروز ذوالفقاری^۱

^۱ کارشناس ارشد حقوق عمومی

نویسنده مسئول:

بهروز ذوالفقاری

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال پنجم)
شماره ۱۵ / بهار ۱۳۹۸ / ص ۴۵-۵۲

چکیده

مطابق با مبانی حکومت اسلامی، جامعه اسلامی، کشوری اسلامی با مرزهای جغرافیایی معینی فرض شده که با سیستم حکومت خاصی به نام «ولایت فقیه» اداره می شود و اوامر حکومتی «ولی فقیه» دست کم، نسبت به کسانی که در داخل مرزهای مزبور زندگی می کنند و با او بیعت کرده اند نافذ و لازم الاجراست. به دیگر سخن، اصل ولایت فقیه و مشروعیت نظامی که با آن اداره می شود و نفوذ حکم ولی فقیه که با شرایط خاصی به حکومت رسیده است نسبت به مردمی که در داخل مرزها با او بیعت کرده اند محقق است و با دلیل یا دلایل مقبولی به اثبات رسیده است. اما مسئله اعتبار احکام حکومتی ولی فقیه (ولی فقیه مستقر) بر مسلمانان سایر کشورها؛ از جمله مسائل مهمی است که نیاز به بررسی دارد که پژوهش حاضر به این مهم پرداخت و به این نتیجه رسید که با توجه به مبانی ثبوت ولایت به نصب یا اذن امام معصوم، افضلیت ولی فقیه برای تصدی مقام ولایت، احراز شده است و طبق ادله عقلی و نقلی، چنین کسی بالفعل حق ولایت بر مردم را دارد. بنابراین، فرمان وی برای هر مسلمانی نافذ و لازم الاجرا خواهد بود، پس اطاعت او بر مسلمانان مقیم در کشورهای غیر اسلامی هم واجب است.

کلیدواژه ها: ولی فقیه، احکام حکومتی، دارالاسلام.

مقدمه

احکام حکومتی تصمیماتی است که براساس مصالح مسلمین از سوی حاکم صادر می گردد. این نوع احکام تابع شرایط و مصالح جامعه می باشد و از این رو قابل تغییر و تحول است. احکام حکومتی به احکامی گفته می شود که حاکم اسلامی بنا بر تشخیص مصالح عامه و به عنوان رئیس دولت اسلامی حق وضع و اجرای آن را دارد. (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ص ۲۹۶). علامه طباطبایی در تعریف احکام حکومتی می گوید «احکام حکومتی تصمیماتی است که ولی امر در سایه قوانین شریعت و رعایت موافقت آنها به حسب مصلحت زمان، اتخاذ می کند و طبق آنها مقرراتی وضع نموده و به اجرا در می آورد. مقررات مذکور لازم الاجرا بوده و مانند شریعت دارای اعتبار هستند، باین تفاوت که قوانین آسمانی، ثابت و غیر قابل تغییر است و مقررات وضعی، قابل تغییرند و در ثبات و بقاء تابع مصلحتی هستند که آنها را به وجود آورده است و چون پیوسته زندگی اجتماعی در تحول و رو به تکامل است، طبقاً این مقررات تدریجاً تغییر و تبدل پیدا کرده جای خود را به بهتر از خود خواهد داد» (طباطبایی، ۱۳۷۹، ص ۸۳).

ملاک در احکام حکومتی مصلحت جامعه است. یعنی وقتی ولی فقیه مصلحتی را برای اداره جامعه تشخیص دهد حکم به الزام می کند و اگر چیزی را بر ضرر جامعه تشخیص دهد حکم به تحریم آن می کند. (موسویان، ۱۳۸۱، ص ۲۴۱) انبیای اولوالعزم و ائمه معصومین (علیهم السلام) به عنوان مجریان دین قطعاً مصالح و مفاسد عامه را تشخیص می دادند و براساس آن احکام صادر می کردند و به دلیل اطاعت مطلق از رسول خدا (ص) و اولی الامر، رعایت این احکام بر همه لازم است. در عصر غیبت نیز جامعه اسلامی نیازهای گوناگون و به مراتب بیشتر از صدر اول دارد و فرض بر این است که اسلام پاسخگوی تمام نیازهای بشر است، باید مرجعی برای صدور و اجرای دستورات جدید باشد. مناسبات احکام را عقل بشری به مقدار زیادی می تواند درک کند ولی درک همه مصالح و مفاسد احکام مولوی شرعی برای بشر امکان پذیر نیست. همچنین عقل بشر قادر به درک همه یا اکثر مصالح و مفاسد احکام امضایی، ارشادی و ولایی است. (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ص ۲۹۷) بنابراین فقیه واجد شرایط، مرجع صدور و اجرای این احکام در راستای تأمین مصالح جامعه و رفع مفاسد از آن می باشد.

با توجه به شرایط رهبری که عدالت و فقاها در رأس آن قرار دارد، حاکم اسلامی نقش کارشناس دینی را ایفا می کند و به مقتضای تخصص خود براساس مقتضیات زمان و مکان و آشنایی در اجرای آن دستور می دهد که این دستورات مانند دستور هر متخصص دیگر لازم الطاعه است. این اصل عقلایی است که در هر رشته نظر کارشناس آن لازم الرعایه بوده و عقلاً از آن سرپیچی نمی کنند و آن را به نفع خود می دانند هر چند در ظاهر ناگوار باشد مثل اینکه پزشک بیماری را زیر چاقوی جراحی قرار می دهد. همانگونه که تشخیص مصلحت توسط پزشک، مهندس و... از باب اطمینان حجیت عقلایی دارد، تشخیص مصالح و مفاسد و حصول اطمینان برای حاکم نیز برای جعل و ثبوت حکم آن کافی است. آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». (نسا/ ۵۹) ارشاد به این واقعیت است.

احکام حکومتی دایر مدار وجود مصلحت است. به عبارت دیگر علت احکام حکومتی وجود مصلحت یا مفاسد است. لذا وجود مصلحت یا مفاسد سبب ایجاد حکم ولایی جدیدی می شود؛ مثلاً اگر حاکم مصلحت بداند می تواند مالیات وضع نماید، قواعد انتظامی مقرر کند (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ص ۳۱۲). علاوه بر حکم عقل و سیره عقلاً در حجیت احکام حکومتی، از روایات نیز حجیت آن استفاده می شود. گرچه این روایات در باره حکومت معصوم است، ولی در زمان غیبت، حکومت فقیه عادل به دستور معصوم می باشد، از این جهت دوره غیبت را نیز در بر می گیرد و از آنها مشروعیت حکم حکومتی ولی فقیه به دست می آید. ابی حمزه از امام صادق (ع) پرسید، حق امام بر مردم چیست؟ امام فرمود: حق امام بر مردم این است که حرف او را بشنوند و از او اطاعت کنند» (ستایش، ۱۳۸۳، ص ۲۰). یکی از مسائل مهم در زمینه احکام حکومتی اعتبار احکام حکومتی ولی فقیه (ولی فقیه مستقر) بر مسلمانان سایر کشورها (هم کشورهای اسلامی هم کشورهای غیر اسلامی) است که در این زمینه سوالاتی مطرح است که عبارتند از اینکه اگر فرد یا گروه مسلمانی در یک کشور غیر اسلامی (بیرون از مرزهای کشور اسلامی مفروضی که با سیستم ولایت فقیه اداره می شود) زندگی می کند آیا واجب است که از اوامر حکومتی فقیه مزبور، اطاعت کند یا نه؟ اگر دو کشور اسلامی وجود داشته باشد که مردم یکی، نظام ولایت فقیه را پذیرفته اند و با فقیه جامع الشرایطی بیعت کرده اند اما کشور دیگر با سیستم حکومتی دیگری اداره می شود آیا اطاعت مردم کشور دوم از ولی فقیه مزبور، واجب است یا نه؟ اگر دو کشور اسلامی، نظام ولایت فقیه را پذیرفتند اما مردم هر کدام از آن ها فقیه خاصی را برای ولایت تعیین کردند یا خبرگان هر کشور به فقیهی غیر از فقیه کشور دیگر رأی دادند آیا در این صورت، حکم هر یک از دو فقیه مفروض تنها در حوزه ولایت خودش نافذ است یا شامل مردم کشور دیگر هم می شود یا باید قائل به تفصیل شد؟ اگر افرادی در داخل مرزهای کشوری که با نظام ولایت فقیه اداره می شود، به هر دلیلی با ولی فقیه بیعت نکردند آیا اوامر حکومتی او نسبت به ایشان نافذ و لازم الاجرا است یا نه؟

وحدت و تعدد کشورها

درباره پیدایش ملت ها و کشورها و عوامل تمایز و انفکاک آنها از یکدیگر با اتصال و اتحادشان بحث های گسترده ای انجام گرفته و آرا و نظریه های مختلفی مطرح شده است، چنان که ملاک تابعیت افراد نسبت به کشورها و اقسام آن از قبیل تابعیت اصلی و اکتسابی و تبعی و نیز کیفیت خروج از تابعیت به صورت اجباری یا اختیاری، مورد بحث واقع شده است. اتصال و وحدت سرزمین، یا وحدت زبان و لهجه، یا وحدت نژاد و خون، هیچ کدام نمی تواند عامل تعیین کننده وحدت ملت و کشور باشد چنان که وجود مرزهای طبیعی مانند کوهها و دریاها، یا تفاوت زبان و لهجه، یا اختلاف در خون و رنگ پوست هم نمی تواند علت قطعی برای تعدد و تمایز ملت ها و کشورها باشد و حتی مجموع این عوامل هم تأثیر قطعی نخواهد داشت؛ یعنی ممکن است مردمانی با وحدت سرزمین و زبان و نژاد، دو کشور جداگانه تشکیل دهند چنان که ممکن است مردمانی با وجود مرزهای طبیعی و اختلاف در زبان و نژاد، کشور واحدی را تشکیل دهند چنان که نمونه هایی از آنها در جهان امروز یافت می شود. البته هر یک از عوامل نامبرده برای وحدت، کمابیش اقتضای ارتباط و پیوند بین انسانها را دارد و زمینه را برای وحدت ملت و کشور فراهم می کند ولی آن چه بیش از همه مؤثر است اتفاق بینش ها و گرایش هایی است که به وحدت حکومت می انجامد و سایر عوامل به عنوان اسباب ناقص و کمکی و جانشین پذیر برای عامل اخیر به شمار می آیند (سروش، ۱۳۷۸، ص ۴۹).

از دیدگاه اسلام، عامل اصلی برای وحدت امت و جامعه اسلامی، وحدت عقیده است ولی در عین حال باید توجه داشت که از یک سوی، وحدت سرزمین و وجود مرزهای جغرافیایی، اعم از طبیعی و قراردادی، به طور کلی فاقد اعتبار نیست و چنان که می دانیم «دارالاسلام» که طبعاً با مرزهای خاصی مشخص می شود، در فقه اسلام احکام خاصی دارد؛ مثلاً مهاجرت به آن در مواردی واجب است یا ذمی که از احکام ذمه سرپیچی کند از آن اخراج می شود؛ از سوی دیگر، اختلاف در عقیده عامل قطعی برای بیگانگی و بینونت کامل نیست، زیرا ممکن است اشخاص غیر مسلمانی در داخل مرزهای کشور اسلامی تحت حمایت دولت اسلامی قرار گیرند و نوعی تابعیت را نسبت به آن پیدا کنند (طاهری، بی تا، ص ۸۹).

حاصل آن که؛ جامعه اسلامی اصالتاً از افرادی به وجود می آید که با اختیار و انتخاب خودشان اسلام را پذیرفته باشند و مخصوصاً ملتزم به قوانین اجتماعی و قضایی و سیاسی آن باشند و سرزمینی که چنین جامعه ای در آن زندگی می کنند کشور اسلامی و دارالاسلام نامیده می شود ولی در مرتبه بعد، بعضی از غیر مسلمانان با عقد قرارداد خاصی می توانند تابعیت کشور اسلامی را بپذیرند و در کنار مسلمانان زندگی امن و مسالمت آمیزی داشته باشند. بدین ترتیب، مرز کشور اسلامی با کشورهای غیر اسلامی، تعیین می شود؛ یعنی «سرزمینی که اتباع حکومت اسلامی در آن زندگی می کنند دارالاسلام شناخته می شود و مرز املاک ایشان (با توابع و لواحق) مرز دارالاسلام خواهد بود، خواه با عوامل طبیعی مانند دریا و کوه مشخص شود یا با علائم قراردادی» (عالم، ۱۳۹۰، ص ۲۹).

از آن چه گذشت اجمالاً به دست آمد که ملاک وحدت و تعدد کشورها، وحدت و تعدد حکومت آنهاست؛ یعنی هر مجموعه ای از انسانها که تحت یک دستگاه حکومتی اداره شوند اهل یک کشور به شمار می آیند و بر عکس، تعدد دستگاههای حکومتی مستقل در عرض یکدیگر، نشانه تعدد کشورهاست. البته ممکن است هر شهر یا ایالتی نوعی خودمختاری داشته باشد ولی در صورتی که مجموعه چند ایالت با قانون اساسی واحد تحت مدیریت یک دستگاه حکومت مرکزی باشند و در سیاست خارجی و امور دفاعی و مانند آنها از تصمیمات حکومت مرکز تبعیت کنند (مانند کشورهای فدرال) کشور واحدی تلقی می شوند و تعدد حکومت های غیر مستقل زبانی به وحدت آنها نمی زند.

اما آنچه عملاً نقش تعیین کننده را در تحدید مرز کشورها و تشخیص وحدت و تعدد حکومتها و اتصال و اتحاد یا انفصال و تجزیه آنها داشته غالباً «قدرت سلاح» بوده است و در جهان اسلامی نیز متأسفانه این عامل، نقش خود را ایفا کرده است چنان که جنگ های داخلی مسلمین و پیدایش و انقراض سلسله های متعدد خلافت و سلطنت در سرزمین های اسلامی، گواه گویایی بر این واقعیت تلخ تاریخی به شمار می رود. البته آن چه برای ما اهمیت دارد بررسی مسئله از دیدگاه فقهی است؛ از این رو باید نظری هر چند سریع بر آراء فقها در این زمینه بیفکنیم.

تعدد کشورها از دیدگاه فقهی

«دارالاسلام» عبارت است از سرزمین یا سرزمین هایی که امت اسلامی در آنجا زندگی می کنند و غیر مسلمانان نیز با شرایط خاصی می توانند در سایه حکومت اسلامی، زندگی امن و مسالمت آمیزی داشته باشند، و مرزهای طبیعی یا قراردادی این سرزمین ها «مرزهای دارالاسلام» محسوب می شود (طوسی، ۱۴۲۲، ص ۱۴۳).

اما این مسئله که «آیا دارالاسلام قابل تجزیه به چند کشور کاملاً مستقل می باشند یا نه؟» مورد بحث پیشینیان واقع نشده است، هر چند سیاق سخنانشان ناظر به «کشور اسلامی واحد»؛ تحت مدیریت عالیه «امام واحد» است و هنگامی که چند دستگاه حکومتی که

وجود داشته هر یک از سران آنها خود را «خلیفه راستین»؛ قلمداد می کرده و دیگران را تخطئه می کرده و «یاغی» می شمرده است. ولی می توان گفت که سخنان بسیاری از فقها، ناظر به شرایط خاصی بوده و به طور کلی در صدد نفی مشروعیت از حکومت های متعدد نبوده اند و شاید از اطلاق بعضی از سخنان در تعیین شرایط امام بلکه از پاره ای تصریحات بتوان استفاده کرد که وجود دو حکومت در دو منطقه متمایز -در صورتی که مسئولین آنها واجد شرایط باشند- را نامشروع نمی دانسته اند مخصوصاً با توجه به این که بسیاری از بزرگان اهل سنت (مانند احمد بن حنبل) حکومت فاسق و شارب الخمری که به زور بر مردم مسلط شده باشد را نیز مشروع و واجب الاطاعه می دانسته اند (قاضی زاده، ۱۳۸۷، ص ۹۰).

و اما فقهای شیعه بالاتفاق حکومت اسلامی را بعد از رحلت رسول خدا(ص) اصالتاً از آن امام معصوم(ع) می دانند و امامت بالفعل را برای دو امام معصوم در زمان واحد نفی می کنند هر چند یکی از آنان علی الفرض در شرق عالم و دیگری در غرب باشد؛ به دیگر سخن، به عقیده شیعیان سراسر دارالاسلام باید تحت قیادت و امامت امام معصوم واحدی اداره شود و حاکمان هر منطقه از طرف او نصب و به کار گمارده شوند و طبعاً همه آنان مجریان قانون اسلام و فرمانهای امام معصوم خواهند بود، هر چند ممکن است در حوزه حکومت خویش اختیاراتی از طرف امام معصوم به ایشان تفویض شود و مقررات ویژه ای را در چهارچوب قوانین کلی اسلامی و با رعایت مصالح مسلمین و به اقتضای شرایط خاص زمانی و مکانی به اجرا گذارند و بدین ترتیب نوعی خودمختاری در مناطق مختلف دارالاسلام قابل قبول است (صالحی، ۱۳۹۳، ص ۸۳). البته همه این مطالب در صورتی است که امام معصوم، ميسوط الید و دارای قدرت ظاهری بر تصدی امور باشد؛ یعنی حکومت مشروع او از طرف مردم نیز مقبول افتاده باشد ولی چنان که می دانیم چنین شرایطی جز در دوران کوتاهی از امامت امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(ع) و امام حسن(ع) فراهم نشد و سایر ائمه طاهرين (ع) نه تنها متصدی اداره کشور اسلامی نشدند بلکه اجازه اظهار نظر در این مسائل هم به ایشان داده نمی شد و غالباً تحت نظر و در حال تبعید بودند یا در زندان به سر می بردند و این گونه مسائل را تنها برای اصحاب خاصشان مطرح می کردند و در عین حال سفارش به کتمان آنها می نمودند (نصری، ۱۳۸۶، ص ۹۳).

بدین ترتیب، شیعیان که از یک سوی از برکات حکومت امامان اهل بیت(ع) محروم بودند و از سوی دیگر حکومت های موجود را مشروع نمی دانستند در تنگنای سختی واقع شده بودند و در چنین شرایطی بود که موظف شدند -طبق دستورالعمل هایی که در روایاتی از قبیل مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه آمده است- نیازهای حکومتی (به ویژه نیازهایی قضایی) خود را با رجوع به فقهای واجد شرایط، بر طرف کنند و در بعضی از این روایات تأکید شده که مخالفت با چنین فقیهانی به منزله مخالفت با امام معصوم و در حکم نوعی شرک به خدای متعال است. همچنین نیازهای حکومتی اقلیت شیعه در زمان غیبت هم با رجوع مخفیانه به فقهای واجد شرایط، بر طرف می شد تا اینکه شیعیان در بعضی از مناطق، قدرت قابل توجهی یافتند و از جمله فاطمیان در مصر حکومت مستقلی تشکیل دادند و حاکمان دیلمی و آل بویه در بعضی از بلاد ایران به قدرت رسیدند و حتی دستگاه خلافت عباسی را که قوس نزولی خود را می گذراند تحت تأثیر قدرت خویش قرار دادند و سرانجام حکومت مقتدر صفویه در ایران تشکیل شد و با دستگاه خلافت عثمانی به رقابت پرداخت. در چنین اوضاع و احوالی بود که فقهای شیعه، مجال طرح بحث های فقهی در زمینه حکومت اسلامی یافتند و علناً به نقد نظریات و آرای فقهای اهل سنت و تبیین دیدگاه شیعه مبنی بر ولایت فقیه پرداختند (منتظری، ۱۳۷۱، ص ۸۰).

مبنای ولایت فقیه

چنان که گذشت شیعیان تا زمانی که امیدی به تشکیل حکومت نداشتند به طور ارتکازی و با الهام گرفتن از امثال روایات عمر بن حنظله و ابو خدیجه و توقیع صادر از ناحیه مقدسه، نیازهای روزمره خود را با رجوع به فقهای بلاد بر طرف می کردند و در واقع، فقهای واجد شرایط را «نواب عام امام عصر»؛ -عجل الله فرجه الشریف- می شمردند، در برابر «نواب خاص»؛ در زمان غیبت صغری. ولی از هنگامی که بعضی از حکام شیعه اقتداری یافتند مسئله ولایت فقیه در زمان غیبت کبری به صورت جدی تر مطرح شد و با گسترش این مباحث در میان توده ها، حکام و سلاطین برای مشروع جلوه دادن حکومتشان کوشیدند که موافقت فقهای بزرگ را به دست آورند و حتی گاهی رسماً از آنان استیذان می کردند و متقابلاً فقها هم این فرصتها را برای نشر معارف اسلامی و ترویج مذهب تشیع مغتنم می شمردند ولی ظاهراً در هیچ عصری هیچ سلطانی حاضر به تحویل دادن قدرت به فقیه واجد شرایط نبوده چنان که هیچ فقیهی هم امیدی به دست یافتن به چنین قدرتی نداشته است و در واقع با پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود که عملاً ولایت فقیه به معنای واقعی کلمه تحقق یافت و نیاز به بررسی های دقیق پیرامون مبانی و فروع آن آشکار گشت. مهمترین مسئله مبانی این است که ملاک مشروعیت ولایت فقیه چیست؟ و شکل فنی دلیل آن کدام است؟ زیرا با دادن پاسخ روشن و دقیق به این سؤال است که می توان جواب مسائل فرعی و از جمله سؤال های مطرح در آغاز بحث را به دست آورد. در اینجا به دو مبنای اساسی می توان اشاره کرد:

مبنای اول: مشروعیت ولایت و حکومت فقیه، از ولایت تشریعی الهی سرچشمه می گیرد و اساساً هیچ گونه ولایتی جز با انتساب به نصب و اذن الهی، مشروعیت نمی یابد و هر گونه مشروع دانستن حکومتی جز از این طریق، نوعی شرک در ربوبیت تشریعی الهی به شمار می

رود. به دیگر سخن، خدای متعال، مقام حکومت و ولایت بر مردم را به امام معصوم عطا فرموده، و اوست که فقیه واجد شرایط را -چه در زمان حضور و عدم بسط ید و چه در زمان غیبت- نصب کرده است و اطاعت از او در واقع، اطاعت از امام معصوم است، چنان که مخالفت با او مخالفت با امام و به منزله انکار ولایت تشریعی الهی است: «و الرّآء علینا الرّآء علی الله و هو علی حدّ الشّرك بالله» (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ص ۲۸۷).

مبنای دوم: شارع مقدس تنها به امام معصوم، حق ولایت داده است و طبعاً اعمال آن، اختصاص به زمان حضور وی خواهد داشت، و اما در زمان غیبت باید مردم بر اساس قواعد کلی مانند «وفوا بالعقود»؛ و «المسلمون عند شروطهم»؛ یا احیاناً - در صورتی که چنین دلایلی یافت شود- کسی را که شایسته حکومت است انتخاب کرده با او بیعت کنند نظیر آن چه اهل تسنن درباره حکومت بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) معتقدند. حداکثر این است که شارع، شرایط حاکم صالح را بیان کند و مسلمانان موظف باشند که در بیعتشان شرط کنند که حاکم طبق دستورهای اسلام عمل کند، و تعهد به اطاعت مطلق به منزله «شرط خلاف شرع در ضمن عقد» است و اعتباری ندارد. طبق این مبنا، ملاک مشروعیت ولایت فقیه قراردادی است که با مردم منعقد می کند و در واقع، بیعت است که نقش اساسی را در مشروعیت بخشیدن به ولایت فقیه ایفا می کند (طاهری، بیتا، ص ۸۷).

به نظر می رسد که مرکز در اذهان شیعه و مستفاد از سخنان فقها همان مبنای اول است و تعبیرات وارده در روایات شریفه کاملاً آن را تأیید می کند و در واقع آنچه موجب طرح نظریه دوم شده یا گرایش به دموکرات مآبی غربی است که متأسفانه در کشورهای اسلامی هم رواج یافته است و یا بیان یک دلیل جدلی برای اقناع و الزام مخالفان است، چنان که در بیانات امیر مؤمنان (ع) خطاب به معاویه در مورد اعتبار بیعت مهاجرین و انصار آمده است. به هر حال، ما مسائل مورد نظر را بر اساس هر دو مبنا مورد بررسی قرار می دهیم ولی قبل از پرداختن به آن، لازم است توضیحی درباره اصل نظریه ولایت فقیه و مفاد ادله آن بدهیم.

ادله ولایت فقیه

دلایل اثبات ولایت برای فقیه جامع شرایط به دو بخش کلی تقسیم می شود: عقلی و نقلی. دلایل عقلی: با توجه به ضرورت وجود حکومت برای تأمین نیازمندیهای اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و اختلال نظام، و با توجه به ضرورت اجرای احکام اجتماعی اسلام و عدم اختصاص آنها به زمان حضور پیامبر و امامان (ع) با دو بیان می توان ولایت فقیه را اثبات کرد:

یکی آن که هنگامی که تحصیل مصلحت لازم الاستیفایی در حد مطلوب و ایدآل، میسر نشد باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. پس در مسئله مورد بحث هنگامی که مردم از مصالح حکومت امام معصوم، محروم بودند باید مرتبه تالیه آن را تحصیل کنند؛ یعنی حکومت کسی را که اقرب به امام معصوم باشد بپذیرند. و این اقربیت در سه امر اصلی، متبلور می شود: یکی علم به احکام کلی اسلام (فقاہت)، دوم شایستگی روحی و اخلاقی به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوی) و سوم کارایی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت های فرعی از قبیل درک سیاسی و اجتماعی، آگاهی از مسائل بین المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران، حدس صائب در تشخیص اولویت ها و اهمیت ها و ... قابل تحلیل است. پس کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد باید زعامت و پیشوایی جامعه را عهده دار شود و ارکان حکومت را هماهنگ نموده به سوی کمال مطلوب سوق دهد. و تشخیص چنین کسی طبعاً به عهده خبرگان خواهد بود چنان که در سایر شئون زندگی اجتماعی چنین است (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۴۵).

بیان دوم آن که ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم از شئون ربوبیت الهی است و تنها با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می یابد و چنان که معتقدیم این قدرت قانونی به پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) داده شده است. اما در زمانی که مردم عملاً از وجود رهبر معصوم، محروم اند باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی اسلام، صرف نظر کرده باشد یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است داده باشد تا ترجیح مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می شود؛ یعنی ما از راه عقل، کشف می کنیم که چنین اذن و اجازه ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم، صادر شده است، حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد، و فقیه جامع شرایط همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می شناسد و هم ضمانت اخلاقی بیشتری برای اجرای آنها دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است. پس مشروعیت ولایت او را از راه عقل، کشف می کنیم چنان که بسیاری از احکام فقهی دیگر به ویژه در مسائل اجتماعی (مانند واجبات نظامیه) به همین طریق (دلیل عقلی) ثابت می شود (جناتی، ۱۳۷۰، ص ۳۵).

دلایل نقلی: عبارت است از روایاتی که دلالت بر ارجاع مردم به فقها برای رفع نیازهای حکومتی (به ویژه مسائل قضایی و منازعات) دارد، یا فقها را به عنوان «امنا»؛ یا «خلفا»؛ و «وارثان»؛ پیامبران و کسانی که مجاری امور به دست ایشان است معرفی کرده است و بحث های

فراوانی درباره سند و دلالت آنها انجام گرفته که در این جا مجال اشاره به آنها نیست و باید به کتاب ها و رساله های مفصل مراجعه کرد. در میان آنها مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابو خدیجه و توقیع شریف، بهتر قابل استناد است و تشکیک در سند چنین روایاتی که از شهرت روایتی و فتوایی برخوردارند روا نیست و دلالت آنها بر نصب فقها به عنوان کارگزاران امام مقبوض الید روشن است و اگر احتیاج به چنین نصبی در زمان غیبت بیشتر نباشد کمتر نخواهد بود، پس به «دلالت موافقه»؛ نصب فقیه در زمان غیبت هم ثابت می شود. و احتمال اینکه نصب ولی امر در زمان غیبت به خود مردم واگذار شده باشد با توجه به این که کوچک ترین دلیلی بر چنین تفویضی وجود ندارد با توحید در ربوبیت تشریعی، سازگار نیست و هیچ فقیه شیعه ای (جز در این اواخر) آن را به عنوان یک احتمال هم مطرح نکرده است. به هر حال، روایات مزبور مؤیدات بسیار خوبی برای ادله عقلی به شمار می رود (عمید زنجانی، ۱۳۸۴، ص ۵۰).

نتیجه گیری

نخستین سؤال پژوهش این بود که اگر کشور اسلامی واحدی تحت ولایت فقیهی اداره شود آیا بر مسلمانانی که در کشورهای غیر اسلامی زندگی می کنند واجب است اوامر حکومتی او را اطاعت کنند یا نه (البته در صورتی که اوامر وی شامل ایشان هم بشود)؟ جواب این سؤال، طبق مبنای اول (ثبوت ولایت به نصب یا اذن امام معصوم (روشن است، زیرا علی الفرض، افضلیت فقیه مزبور برای تصدی مقام ولایت، احراز شده است و طبق ادله عقلی و نقلی، چنین کسی بالفعل حق ولایت بر مردم را دارد. بنابراین، فرمان وی برای هر مسلمانی نافذ و لازم الاجرا خواهد بود، پس اطاعت او بر مسلمانان مقیم در کشورهای غیر اسلامی هم واجب است.

و اما طبق مبنای دوم (توقف ولایت بالفعل فقیه بر انتخاب و بیعت)، می توان گفت انتخاب اکثریت امت یا اکثریت اعضای شورا و اهل حل و عقد بر دیگران هم حجت است (چنان که مورد عمل عقلاء می باشد و شاید بعضی از بیانات جدلی نهج البلاغه مبنی بر اعتبار بیعت مهاجرین و انصار را بتوان مؤید آن شمرد). (بنابراین، طبق این مبنا هم اطاعت ولی فقیه بر مسلمانان مقیم در کشورهای غیر اسلامی نیز واجب است خواه با او بیعت کرده باشند و خواه نکرده باشند. ولی ممکن است گفته شود: این انتخاب و بیعت، بیش از تفویض اختیارات خویش به دیگری طی یک قرار داد نیست و از این رو، اطاعت ولی فقیه تنها بر کسانی واجب است که با او بیعت کرده اند و مسلمانان خارج از کشور بلکه مسلمانان داخل هم اگر بیعت نکرده باشند شرعاً ملزم به اطاعت از او نیستند. و بنای همگانی و همیشگی و انکار نشده عقلاء در چنین مسئله ای ثابت و مسلم نیست چنان که در بیانات جدلی، هدفی جز اقناع و الزام خصم، منظور نبوده است.

سؤال دوم این بود که: اگر دو کشور اسلامی وجود داشته باشد و تنها مردم یکی از آنها با نظام ولایت فقیه اداره شود آیا اطاعت او بر مسلمانانی که در کشور دیگر زندگی می کنند واجب است یا نه؟

پاسخ این سؤال هم نظیر سؤال قبلی است با این تفاوت که در اینجا یک صورت نادر دیگری را می توان فرض کرد و آن این است که مسلمانان مقیم در کشور دیگر - با اجتهاد یا تقلید - حکومت خودشان را (هر چند به شکل دیگری غیر از ولایت فقیه اداره شود) مشروع و واجب الاطاعه بدانند که در این صورت، وظیفه ظاهری آنان اطاعت از حکومت خودشان خواهد بود نه از ولی فقیهی که حاکم کشور دیگری است.

اما سؤال سومی که در اینجا مطرح می شود این است که: اگر هر یک از دو یا چند کشور اسلامی، ولایت فقیه خاصی را پذیرفتند آیا حکم هیچ یک از فقهای حاکم در حق اهالی کشور دیگر نفوذ دارد یا نه؟

پاسخ به این سؤال نیاز به تأمل بیشتری دارد، زیرا اولاً: باید چنین فرض کنیم که ولایت هر دو فقیه (یا چند فقیه) مشروع است و فرمان او قدر متیقن در کشور خودش واجب الاطاعه می باشد؛ چنان که قبلاً اشاره کردیم که وجود دو کشور اسلامی کاملاً مستقل با دو حکومت شرعی در شرایطی که امکان تشکیل حکومت واحد اسلامی به هیچ وجه وجود نداشته باشد قابل قبول است. و اما فرض این که تنها ولایت یکی از فقیهان، مشروع و محرز باشد در واقع به مسئله پیشین باز می گردد. ثانیاً: باید فرض کنیم که لاقول فرمان یکی از فقهای حاکم، شامل مسلمانان مقیم در کشور دیگری هم می شود و گرنه نفوذ حکم وی نسبت به آنان موردی نخواهد داشت. با توجه به دو شرط مذکور در بالا، اگر یکی از فقهای حاکم، فرمان عامی صادر کرد به گونه ای که شامل مسلمانان مقیم در کشور دیگری که تابع فقیه دیگری است هم بشود، این مسئله دست کم سه صورت خواهد داشت، زیرا حاکم دیگر یا آن را تأیید و یا نقض می کند و یا در برابر آن ساکت می ماند.

در صورتی که حاکم دیگر، حکم مزبور را تأیید کند جای بحثی نیست، زیرا به منزله انشای حکم مشابهی از طرف خود اوست و طبعاً لازم الاجرا خواهد بود. و در صورتی که حکم مزبور را نقض کند - و طبعاً نقض قابل اعتبار، مستند به علم وی به بطلان ملاک حکم به طور کلی یا نسبت به اتباع کشور او خواهد بود - در این صورت، حکم نقض شده نسبت به اتباع کشورش اعتباری نخواهد داشت مگر این که کسی یقین پیدا کند که نقض مزبور بی جا بوده است. و اما در صورتی که نسبت به حکم مزبور سکوت کند طبق مبنای اول در اعتبار ولایت فقیه (نصب از طرف امام معصوم) اطاعت او حتی بر دیگر فقها هم لازم است چنان که حکم یکی از دو قاضی شرعی حتی نسبت به قاضی دیگر و حوزه قضاوت او هم معتبر خواهد بود. و اما طبق مبنای دوم باید گفت که حکم هر فقیهی تنها نسبت به مردم کشور خودش (بلکه تنها نسبت به کسانی که با او بیعت کرده اند) نافذ است و درباره دیگران اعتباری ندارد و در اینجا دیگر جایی برای تمسک به بنای عقلاء ادعا شده در مسئله پیشین هم وجود ندارد. و اما فرض این که مسلمانان مقیم در یک کشور با فقیه حاکم در کشور دیگری بیعت نمایند در واقع به منزله خروج از تابعیت کشور محل اقامت و پذیرفتن تابعیت کشوری است که با ولی امر آن، بیعت کرده اند. و این مسئله فعلاً محل بحث ما نیست.

منابع

۱. جناتی، محمد ابراهیم، منابع اجتهاد (از دیدگاه مذاهب اسلامی)، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۷۰.
۲. ستایش، رحمان، حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه، مرکز تحقیقات استراتژیک، تهران، ۱۳۸۳.
۳. سروش، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۸.
۴. صالحی، نعمت الله، حکومت صالحان، رسا، تهران، ۱۳۹۳.
۵. طاهری، حبیب الله، ولایت فقیه، انتشارات اسلامی، قم. بیتا.
۶. طباطبایی، محمد حسین، بررسی های اسلامی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۷. طباطبایی، محمد حسین، ولایت و زعامت، در مجموعه مرجعیت و روحانیت، ۱۳۷۹.
۸. طوسی، خواجه نصیرالدین، کشف المراد، فی شرح تجرید الاعتقاد، انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۲۲.
۹. عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، نشرنی، تهران، ۱۳۹۰.
۱۰. امید زنجانی، عباسعلی، فقه سیاسی (قواعد فقه سیاسی، مصلحت)، جلد نهم، چاپ اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۴.
۱۱. قاضی زاده، کاظم، ولایت فقیه و حکومت در منظر امام خمینی، وزارت ارشاد، ۱۳۸۷.
۱۲. منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه محمود صلواتی، نشر تفکر، ۱۳۷۱.
۱۳. موسوی خمینی، روح الله، احکام حکومتی و مصلحت، کنگره امام خمینی و اندیشه سیاسی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۱۴. موسویان، ابوالفضل، مبانی مشروعیت حکومت، مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر، تهران، ۱۳۸۱.
۱۵. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، مؤسسه دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۶.